

خط طلایی

## بن بست عشق

زیبا دستی به رایانه اش کشید. چقدر این جعبه جادویی زیبا بود. حتماً پدر او را خیلی دوست داشت که با کلی قرض آن را برایش خریده بود.

زیبا با اشتیاق پشت رایانه نشست و به صفحه آن خیره شد. اینترنت یک شبکه بزرگ بود. در یک چشم بر هم زدن به هر جایی که می خواست سر کم می کشید، با هر کسی که دوست داشت آشنا می شد و هر طور که دلش می خواست، مطلب می خواند و به معلوماتش اضافه می کرد. چقدر از شیطننت لذت می برد. به سایت های مختلف سر می زد. اطلاعات علمی و درسی کسب می کرد تا این که با یک سایت جدید آشنا شد و پس از آن وارد شدن به آن، فهمید جوانی به نام داریوش دنبال یک دختر مناسب برای همسری می گردد.

داریوش می خواست به آمریکا برود و این رویای زیبا بود. بدون این که حرفی به پدر و مادرش بزند برای داریوش، ایمیل زد. با این ارتباط بود که...

داریوش داروساز بود و یک داروخانه داشت. پدر، مادر و تنها خواهرش از سال ها پیش به آمریکا رفته بودند، ولی او برای ادامه تحصیل در وطن مانده بود. حالا داریوش می خواست با یک دختر ایرانی، اصیل و نجیب و تحصیل کرده ازدواج کند و بعد برای همیشه به خانواده اش بپیوندد.

داریوش مرد دلخواه او بود و هر روز دور از چشم پدر و مادر با داریوش ارتباط برقرار می کرد. چندماه گذشت، دیگر برایش رفتن به دانشگاه اهمیت نداشت و فقط رفتن از کشور مهم بود.

انگار شبکه بزرگ اینترنت او را به آن سوی آرزوهای دور دست وصل می کرد. بالاخره به مادرش گفت: من با یک داروساز آشنا شدم. اون می خواد بیا د خواستگاری. پدر احم کرده بود، ولی مادر بدش نیامده بود. بالاخره داریوش به خواستگاری آمده بود. زیبا اصرار کرده بود و سرانجام پدر بی هیچ تحقیقی به اعتبار حرف های زیبا، او را به دست داریوش سپرده بود.

آپارتمان کوچکی که پدر برای او و داریوش رهن کرده بود و جعبه ی خوبی که مادر به او داده بود، قبل از رفتن به آمریکا شروع خوبی بود.

یک ماه بعد از عروسی، زیبا هر شب منتظر بود تا شوهرش برگردد و او را به سوی آرزوهای بزرگش ببرد.

داریوش گفته بود شش ماه دیگر به آمریکا می رویم و زیبا برای رفتن روز شماری می کرد. زیبا با صدای زنگ آپارتمان از خیالاتش بیرون آمد و به ساعت نگاه کرد.

حالا وقت آمدن داریوش به خانه نبود. آیفون را برداشت. هیچ کس جواب نداد. کمی دلواپس شد و به طرف کوچه راه افتاد. قدم زنان تا سر خیابان رسید. یک دفعه با خودش فکر کرد بهتر است سری به داروخانه شوهرش بزند.

تا حالا به داروخانه نرفته بود. یک بار هم کرفته بود شوهرش تنها بود.

وارد داروخانه شد:

سلام! آقای دکتر تشریف ندارند.

-شما؟

من همسر شون هستم.

-بله؟!

مرد میان سالی از زیر عینک به او نگاه کرد. همه به او نگاه می کردند. زیبا با تعجب گفت:

تعجب نداره!

بعد لبخندی زد و به طرف داروخانه نگاه کرد. منتظر بود داریوش خودش را از پشت طبقه ها به او نشان دهد که یک دفعه داریوش با یک پلاستیک پر از ساندویچ و نوشابه جلوی در داروخانه ظاهر شد.

- داریوش؟

برای چی به این جا اومدی؟ مگه نگفته بودم که...

- تو مگه دکتر نیستی، این زیر دستانت رو بفرست غذا بگیرن....

\*\*\*

زیبا به رایانه خیره شده بود. داریوش سر او کلاه گذاشته بود. از این که گول یک پسر جوان دیپلمه را خورده بود، احساس شکست می کرد. چرا نفهمیده بود داریوش تنها در داروخانه کارمند است. چرا؟!...

در زبایدی در قلب زیبا حاکم شده بود. درست سه روز بعد از این که فهمیده بود شوهرش داروساز نیست، مادر داریوش از اهواز به بهشتان آمده بود. هر چه داریوش گفته بود، فریب و دروغ بود و او هیچ راهی جز جدایی نداشت. از جا بلند شد، پارچه ای روی رایانه اش کشید، مطمئن بود پدر هنوز تمام قسط های رایانه را پرداخت نکرده است. رایانه ای که تمام و کمال بدبختی را به او هدیه داده بود.

حالا حکم طلایی را در دستش داشت.

# ماجرای رهایی مدیرعامل گلдіران از چنگال مرد نامرئی



مرد نامرئی که در چهار سناریوی آدم ربایی، چهار باند مختلف تشکیل داده بود در آخرین نقشه اش در اسارتگاه مدیر شرکت گلдіران دستگیر شد.

روز چهارشنبه نخستین روز آبان امسال مدیر شرکت گلдіران در منطقه ونجک پشت فرمان خودروی لوکس اش بود که ناگهان خودروی پژو پرشای سفید رنگی جلوی راهش را گرفت و پسری جوان با در دست داشتن یک تابلوی ایست پلیس از مرد ۶۰ ساله خواست تا در کنار خیابان توقف کند.

مدیر شرکت گلдіران خودروی لکسوزش را در کنار خیابان متوقف کرد و یکی از سر نشینان داخل پرشای سفید به سراغ او رفت و پس از نشان دادن چند برگ کاغذ در حالی که پسر جوان خود را مامور معرفی کرده بود گفت که حکم جلب این مرد را دارد و از وی خواست تا به آرامی از خودرو پیاده و سوار بر خودروی آن ها شود.

مدیر شرکت گلдіران شوکه شده بود اما با توجه به مدارک و ظاهر پسر جوان پذیرفت همراه آن ها به اداره پلیس برود به همین دلیل سوار بر خودروی مردان مامور نما شد، خودروی مردان مرور شروع به حرکت کرد و به سمت جنوب تهران رفت تا این که در کنار یک خودروی ون توقف کرد و مدیر شرکت گلдіران را با چشمانی بسته سوار بر خودروی ون کردند.

خودروی ون شروع به حرکت کرد و بعد از کمتر از نیم ساعت متوقف شد و مدیر شرکت گلдіران وقتی با چشمان بسته به جایی شبیه چاه منتقل شد، تازه فهمید در چنگال آدم ربایان بی رحم گرفتار شده است.

## تماس آدم رباه

خانواده مدیر شرکت که نگران شده بودند، به هر جایی که می توانستند سرکشی کردند و پلیس را در جریان ناپدید شدن این مرد قرار دادند بنابراین تیمی از ماموران اداره ۱۱ پلیس آگاهی تهران برای تحقیقات ویژه و ردیابی سر نخ از مرد ناپدید شده وارد عمل شدند.

## این مرد همسر اولش را کشته بود

## نجات قاتل ۲ زنه از چوبه دار



مرد دوزنه که همسر اولش را به قتل رسانده است، از طناب دار نجات یافت.

این مرد که مورد بخشش خانواده همسرش قرار گرفته است، صبح دیروز از جنبه عمومی جرم محاکمه شد.

**مرگ یک زن**

رسیدگی به این پرونده از چهارم شهریور سال ۹۳ به دنبال مرگ مشکوک یک زن ۲۹ ساله به نام مهری در بیمارستان هفتم تیر در دستور کار ماموران کلانتری کهپریزک قرار گرفت.

بررسی ها نشان می داد این زن در خانه اش به شدت کتک خورده و در حالت بی هوشی به بیمارستان منتقل شده است.

**جنایت خانوادگی**

با مرگ مشکوک زن جوان پلیس به بررسی پرداخت و دریافت همسر وی پس از مرگ زنش به طرز مشکوکی ناپدید شده است.

در حالی که فرضیه جنایت خانوادگی قوت گرفته بود، برادر مهری به پلیس گفت: خواهرم زن اول احمد بود. آن ها ۹ سال قبل با هم از دواج کردند و حالا صاحب دختر هشت ساله به نام مرجان هستند. مدتی پیش احمد دوباره از دواج کرد و خواهرم نیز از این ماجرا مطلع بود. خواهرم سه روز قبل به خانه پدری ام آمد اما دیروز به خانه خودش برگشت. ما از او خبری نداشتیم تا این که هووی خواهرم به نام فهیمه با من تماس گرفت و گفت حال مهری بد شده است. من خودم را به خانه خواهرم رساندم و با پیکر نیمه جان او روبه رو شدم. هووی خواهرم می گوید احمد یک روز قبل هر دوی آن ها را به شدت کتک زده و خانه را ترک کرده است.

## باز داشت هووی جوان

به دنبال اظهارات لوکات دهنده این مرد، پلیس فهیمه را بازداشت کرد.

زن جوان گفت: من و مهری رابطه بدی با هم نداشتیم. در غیاب مهری من به خانه آن ها رفته بودم که او یک باره از خانه پدرش بازگشت. برگشت سر زده و موجب عصبانیت احمد شد. احمد می گفت باید مهری تماس می گرفت تا خودش دنبال او برود. احمد که عصبانی بود مهری را به شدت کتک زد و او بی هوش شد. من قصد پادرمیانی داشتم که او مرا هم کتک زد. من همان موقع به خانه خودم برگشتم. اما چون دیگر خبری از شوهرم نداشتم ظهر روز بعد به خانه مهری رفتم. مرجان مقابل در آمد و گفت مادرش بد

و گروگان که در یک گودال زندانی شده بود، در کمال صحت و سلامت نجات یافت.

کار آگاهان با توجه به شیوه و شگرد ر بوده شدن مدیر شرکت گلдіران پی بردند رئیس باند که مردی ۶۰ ساله است، در سه پرونده دیگر نقش اصلی را در آدم ربایی داشته و هم دستانش دستگیر شده اند. این مرد هر بار با تشکیل یک باند دیگر پس از شناسایی طعمه هایش دست به آدم ربایی زده که در سه پرونده گذشته موفق به دریافت پول و اخاذی از خانواده ها نشده است.

سر کرده باند که طراحی نقشه و شناسایی سوژه و هم دستاش را بر عهده داشته است، در چهارمین پرونده آدم ربایی خود با تجهیز ات پلیسی در محل زندانی کردن طعمه اش دستگیر شد و همه متهمانی که در گذشته دستگیر شده اند نیز این مرد را به عنوان رئیس باند معرفی کرده اند.

**گفت و گو با رئیس باند**

مرد ۶۰ ساله که از متهمان سابقه دار است، سعی دارد خود را بی گناه معرفی کند و ادعا می کند قصد کمک به دوستش را داشته که او فراری شده و خودش دستگیر شده است.

**سابقه داری؟**

بله، پنج سابقه کیفری دارم.

## چه نقشی در باند داشتی؟

من بی گناهم.

## پس چرا دستگیر شدی؟

یکی دیگر از دوستانم رئیس باند بود و من برای کمک به او دستگیر شدم.

## اعضای باند را چطور وارد کار کردی؟

آن ها با میل خودشان وارد باند شدند.

## چقدر پول به دست آوردی؟

دوستم گفت اگر کمکش کنم، ۵۰۰ میلیون تومان به من می دهد اما اکنون او آزاد و فراری است.

## مامور قلابی باند

حمید ۲۷ ساله ادعا می کند رئیس باند آن ها را فریب داده است.

## چطور مدیر شرکت را ربودی؟

من در نقش مامور به سراغ طعمه مان رفتم، از قبل رئیس باند ادعا کرده بود که از او چک برگشتی دارد و خواست ما او را سوار بر خودروی مان کنیم تا کمی بترسد و چکش را نقد کند اما وقتی فهمیدم همه این داستان ها دروغ بوده و دست به آدم ربایی زده ایم از کاری که کردم پشیمان شدم.

## چطور با رئیس باند آشنا شدی؟

از طریق دوستم که امیر نام دارد.

## بازگشت شوم زن ایرانی از سوئیس



ایستاد و گفت: من صاحب یک دختر بچه معلول هستم. برای درمان دخترم نیاز مالی شدیدی داشتم. به همین دلیل وقتی سامان گفت مدتی است با یک زن ژرمنتمد آشنا شده و تصمیم دارد پول هایش را بمنزدد قبول کردم با او همکاری کنم. قرار نبود منیره کشته شود. ما دو بار کارت عابر بانک او را برداشتیم اما به محض این که موجودی پول هایش را گرفتیم متوجه ماجرا شدی و کارتش را سوزاند و هیچ پولی به دست نیاوردیم.

وی در تشریح جزئیات قتل گفت: آخرین بار طبق نقشه، سامان منیره را به پارکی خلوت کشاند. او در حال صحبت با منیره بود که من از پشت سر به او حمله کردم و گلولی را گرفتم. در حالی که منیره فریاد می کشید، سامان او را به زمین انداخت و بینی اش را گرفت و با هم او را خفه کردیم. ما کارت عابر بانکش را برداشتیم و همه پول هایش را میان خودمان تقسیم کردیم.

سپس سامان روبه روی قضات ایستاد اما اتهام قتل را نپذیرفت. وی گفت: من فقط اتهام کلاهبرداری رایانه ای را قبول دارم. من هیچ رابطه پنهانی با منیره نداشتم و فقط کارهای مربوط به خرید خانه اش را انجام می دادم. حسن به تنهایی او را کشت و کارت عابر بانکش را برداشت و من پول ها را از حساب او خالی کردم.

در این میان قاضی گفت: تو قبلا در بازجویی ها گفته بودی با منیره رابطه پنهانی داشتی و چون کارهای مربوط به اقامت تو در سوئیس را انجام نداده بود او را مستحق مرگ و تصاحب اموالش می دانستی. حالا چه می گویی؟ که سامان پاسخ داد: من چنین حرف هایی را نزده بودم و اتهام قتل را قبول ندارم.

در پایان جلسه او لایای دم برای دو متهم حکم صادر کنند.

دو پسر تهرانی زن ثروتمندی را که به تازگی از سوئیس برگشته بود به قتل رساندند.

انگیزه عاملان این جنایت سرت از کارت عابر بانک زن مسافر بود.

عصر ۳۱ مرداد سال ۹۲ ماموران کلانتری ۱۴۲ کن جسد یک زن ۵۰ ساله به نام منیره را در پارکی در حوالی کوهسار پیدا کردند که بررسی ها نشان می داد این زن خفه شده است.

جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و پلیس به بررسی پرداخت و دریافت منیره به تنهایی در ایران زندگی می کرده، فرزندانش مقیم سوئیس هستند و مادرش مقیم آمریکاست.

وی به تازگی از سفر سوئیس به ایران برگشته که کشته شده است.

با شناسایی این زن، پلیس به تحقیق از خانواده وی پرداخت و دریافت منیره از مدتی قبل با یک پسر جوان به نام سامان در ارتباط بوده است.

در حالی که تلاش برای ردیابی سامان آغاز شده بود، روشن شد از کارت عابر بانک این زن ۱۸۰ میلیون تومان پول برداشت شده است.

در این میان، فرضیه قتل با انگیزه سرتقت پول های میلیونی زن مسافر قوت گرفته بود که پلیس رد سامان را یافت و وی را چهار ماه بعد از قتل در کرج بازداشت کرد.

سامان ۲۲ ساله به قتل با همدستی یکی از دوستانش به نام حسن اعتراف کرد. حسن نیز که به خرم آباد گریخته بود ردیابی و بازداشت شد. سامان در بازجویی ها گفت: من در یک مغازه ساندویچی در حوالی کوهسار کار می کردم. منیره که به تنهایی در ایران زندگی می کرد، چند بار به مغازه ما آمد و از من خرید کرد. او چندبار با من درددل کرد و آخرین بار وقتی گفت آنتن تلویزیون خانه اش خراب شده است، من برای تعمیر به خانه اش رفتم و این شروع آشنایی ما با هم بود. حدود دو سال با منیره در ارتباط بودم و چند بار همراه او به سفر ترکیه و تایلند رفتم. او قول داده بود کارهای مربوط به اقامت در سوئیس را انجام دهد.

وی ادامه داد: چون می دانستم او زن ثروتمندی است، تصمیم به سرتقت پول هایش گرفتم و به همین دلیل از دوستم حسن کمک خواستم. ما منیره را به پارک کشاندیم و او را خفه کردیم.

## در دادگاه

در حالی که حسن نیز مشارکت در قتل را گردن گرفته بود، آن ها دیروز در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی قربانزاده و با حضور یک قاضی مستشار به اتهام مشارکت در قتل و کلاهبرداری رایانه ای پای میز محاکمه ایستادند.

در ابتدای جلسه او لایای دم برای دو متهم حکم قصاص خواستند. فرضیه حسن در جایگاه ویژه